

دو فصلنامه تفسیر پژوهی

سال سوم، شماره ششم

پاییز و زمستان ۹۵

صفحات ۱۵۹-۱۹۰

روش‌های احتجاج در سوره مبارکه انعام*

سیدمحمدهادی یدالله پور**

سمیه شوشتری***

چکیده

بی‌تردید پیامبران و رهبران الهی به ویژه پیامبر مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) در تلاشی گسترده به تعمیق و تصحیح باورها و اعتقادات امت‌ها پرداخته و با بیانی روشن به مبارزه با باورها و عقاید خرافی، تعصبات کور قبیله‌ای و فسادها و کژی‌ها همت گماشته‌اند. تحلیل ادعاهای مخالفان و تبیین دقیق و عمیق دعوت خویش و استدلال منطقی و عقلانی بر باورها و ارزش‌های توحیدی در طول تاریخ پیامبران در مواجهه با مخالفان و موافقان، به روشنی قابل مشاهده است. شناخت و بررسی احتجاجات بیان شده در کلام الله مجید، موجب رشد و قوام ادله عملی خواهد شد و در این راه، ژرف کاوی مبانی و روش‌های احتجاجات ارائه شده در سوره مبارکه انعام، ضروری می‌نماید. پژوهش حاضر با عنوان «روش‌های احتجاج در سوره انعام» به روش تحقیق تحلیلی-توصیفی انجام پذیرفته است که به این حقیقت دست یافته است که احتجاجات عقلی متعددی در سوره مبارکه انعام ارائه شده است و پیامبران هیچ‌گاه با استفاده ابزاری از خرافات و تعصبات جاهلانه، دعوت خویش به حقیقت را نیالوده‌اند و یا به تطمیع و تزویر برای فزونی پیروان روی نیآورده‌اند؛ بلکه همواره با بهره‌گیری از استدلال و احتجاج، نسبت به تغییر نگرش‌ها اقدام کرده‌اند؛ که روش سبر و تقسیم، طرح سؤال و پرسشگری و سومین روش مماشات با خصم در این سوره به کار گرفته شد. همانگونه که خداوند سبحان با ادله عقلی در ارائه معارف اعتقادی سخن گفته است.

کلید واژه‌ها: قرآن، سوره انعام، احتجاجات، روش‌ها

*- تاریخ دریافت: ۹۵/۱۲/۲۴ تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۷/۱۳

** دانشیار دانشگاه علوم پزشکی بابل

*** کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی ساری

مقدمه

قرآن کریم با اشاره به رفتارها و احتجاجات و دعوت‌های انبیاء تلاش نموده تا از سویی شیوه دعوت و تبلیغ آنان را برای مؤمنان ترسیم نماید و از سویی دیگر، عمق مباحث را برای آنان که تلاش دارند با ژرف‌نگری و استدلال، مباحث اعتقادی را دنبال نمایند، به تصویر کشد؛ به همین خاطر است که قرآن، حاوی احتجاجات متعددی بر ضد ملحدان، زندیقان، دهری‌مسلکان، ثنویه، و ثنیه، بت‌پرستان، آتش‌پرستان و... است و نیز دارای احتجاجاتی علیه مسیحیان در باره مسیح (ع) و نیز بر ضد یهود می‌باشد. قرآن بر ضد کسانی که می‌پندارند ایمان کم و زیاد نمی‌شود و کفر نقصان و زیادت پیدا نمی‌کند، رهنمود دارد. دلائلی، بر ضد کسانی که پندارشان این است که ثواب و عقابی، پیش و پس از قیامت، وجود ندارد، می‌آورد؛ و برای منکران معراج و علیه قائلان به رؤیت خداوند نیز برهان اقامه می‌کند. بر ضد منکران ایمان و کفر، و شرک و ستم و گمراهی، دلیل دارد. باور کسانی را که خدا را توصیف می‌کنند و او را محدود می‌سازند، مردود می‌شمارد. علیه منکران رجعت و کسانی که تأویل درست آن را نمی‌دانند، بینه دارد. در قرآن، سخنانی بر ضد کسانی وجود دارد که منکر علم ازلی خداوند به اشیا هستند و تفاوت میان اراده و قدرت و مشیت را نمی‌دانند. سوره مبارکه انعام یکی از سوره‌های قرآن کریم می‌باشد که حاوی بسیاری از ادله و احتجاجات اعتقادی است و به همین دلیل، محور اصلی در این پژوهش قرار گرفته است.

یکی از روش‌هایی که از دیرباز برای غلبه بر خصم مورد استفاده و بهره‌برداری بوده است، روش احتجاج است. احتجاج که در لغت به معنای اقامه حجت بر

روش‌های احتجاج در سوره مبارکه انعام ۱۶۱

مدعاست، بیشتر در مواردی به کار می‌رود که شخص می‌کوشد تا با استدلال‌هایی که جنبه مناظره و گفتگو دارد، مدعای خویش را اثبات کرده و شخص را ملزم به پذیرش آن نماید تا بتواند در رفتار شخص نیز تاثیرگذار باشد. در حقیقت، هدف از به کارگیری روش احتجاج، ملزم کردن دیگری به پذیرش اندیشه و تفکر خاصی است تا بتواند در رفتار فردی و اجتماعی وی تغییر دهد. هر چند که در بیشتر موارد، احتجاج برای اثبات مدعای خود و غلبه و چیره شدن بر دیگری به کار می‌رود؛ ولی گاه هدف تنها اسکات و الزام شخص می‌باشد؛ بی‌آن که هدفی در تغییر رفتار دیگری بجوید؛ زیرا شخص می‌کوشد تا با اثبات مدعای خویش، حریم امنی برای بینش و نگرش خود فراهم آورد. از این روست که در علم کلام، احتجاج، بسیار کاربرد دارد؛ زیرا شخص با این روش می‌تواند حریم امنی برای باورها و اعتقادات خود ایجاد کند. به هر حال، احتجاج از روش‌های کارآمد و مفیدی است که می‌توان از آن برای دست یابی به اهداف چندی بهره برد.

سوره انعام یکی از سوره‌های مکی و بلند قرآن کریم می‌باشد که بسیاری از احتجاجات اعتقادی را در خود جای داده است. تلاش همیشگی قرآن در اصلاح عقیده انسان، بخصوص در مورد الوهیت و عبودیت، در این سوره روشن است و در همین باره به مسائلی از قبیل توحید و نبوت و معاد و احتجاج با مشرکین و برخی وظائف شرعی پرداخته است. در هیچ سوره‌ای به اندازه‌ی این سوره، کلمه ی «قل» نیامده است. تکرار ۴۴ بار این خطاب به پیامبر (ص) و کثرت استدلال‌ات و احتجاجات در این سوره، باعث شده تا سوره انعام، «سوره احتجاج» لقب گیرد.

پژوهش حاضر، تلاش می‌کند به روش تحلیلی- توصیفی، پس از معناشناسی احتجاج، به بررسی روش‌های استدلال و احتجاج در سوره انعام قرآن بپردازد. این

که پیامبران چه احتجاجی را در مقابل کدام رفتار یا باور ارائه داده‌اند، یقیناً موجب الگویابی در مسیر موحدان و مؤمنان خواهد بود.

یکی از روش‌های مهم و اساسی در شناساندن حقایق و واقعیت‌ها به دیگران، احتجاج است. خدای متعال مخاطبات خود را در محاجّه با بندگان به روشن‌ترین شکل در آورده است تا عموم مردم، آن چه را که برای قانع شدنشان لازم است و حجت را بر آنان تمام می‌کند، دریابند و خواص هم از اثنای آن مطالب، بیش از آنچه عموم مردم فهمیده‌اند، درک نمایند. سیوطی در کتاب «الاتقان» هفت قسم از روش‌ها و فنون جدل را بیان کرده است: ۱. سبر و تقسیم ۲. قول به موجب ۳. تسلیم ۴. اسجال ۵. انتقال ۶. مناقصه ۷. مجارات با خصم (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۳ و ۴، صص ۶۶-۶۳) طرح سؤال و پرسش‌گری نیز می‌تواند یکی از روش‌های جدل باشد که در کتاب الاتقان نیامده است.

آیات سوره مبارکه انعام به سه روش از روش‌های فوق اشاره کرده است که با استفاده از آیات و روایات ارائه می‌شود:

۱- سبر و تقسیم

سبر در لغت، بررسی و کنجکاوی و زیر و رو کردن برای سنجیدن و آزمایش می‌باشد. در اصطلاح نیز بدین معنی است که برای ردّ مدّعی مخاطب، استدلال او را به اجزایی تقسیم کنیم و هر جزئی را به نحوی رد کنیم تا بطلان تمام استدلال و مدعایش ثابت شود. (خزائلی، ۱۳۸۱ش، ۱۰۲)

خدای سبحان در آیات ۱۴۳ و ۱۴۴ سوره مبارکه انعام از روش سبر و تقسیم، به محاجّه با مشرکان پرداخته، می‌فرماید: «(برای شما بندگان) هشت جفت، از جنس

روش‌های احتجاج در سوره مبارکه انعام ۱۶۳

برّه دو صنف (نر و ماده) و از جنس بز دو صنف (آفرید و حلال کرد). بگو: آیا از این دو جنس نر یا ماده یا بچه‌ای که در شکم ماده‌هاست کدام یک را خدا حرام کرده است؟ شما به من مدرک قطعی ارائه دهید اگر راست می‌گویید، و نیز از جنس شتر دو صنف (نر و ماده) و از جنس گاو دو صنف (آفرید و حلال نمود). به آنها بگو: آیا از این دو جنس نر یا ماده یا بچه‌ای که در شکم ماده‌هاست کدام را حرام کرده است؟ مگر شما حاضر بودید که خدا بر این حرمت به شما توصیه نموده؟ کیست ستمکارتر از آن کس که به خدا دروغ بست تا به جهل خود، مردم را گمراه کند؟! البته خدا ستمکاران را هدایت نخواهد کرد».

در این دو آیه، کافران گاهی چهارپایان نر را تحریم می‌کردند و گاهی چهارپایان ماده را، خدای تعالی به شیوه سبر و تقسیم، آنها را رد کرد و فرمود: آفرینش از آن خداوند است و او از هر زوج از چهارپایان یاد شده - در آیه - نر و ماده‌ای آفریده، پس تحریم آنچه شما (کافران زمان پیغمبر) می‌گویید، از کجا آمده؟ یعنی چه علتی دارد؟ از این صورت‌ها خارج نیست: یا از جهت نر بودن یا ماده بودن یا به خاطر جای گرفتن آنها در رحم و یا این که علتی برای آن نمی‌دانید؛ یعنی تحریم را تعبداً پذیرفته‌اید که از خدای تعالی گرفته شده - و گرفتن از خداوند متعال یا به وسیله‌ی وحی و فرستادن پیغمبر انجام می‌شود یا شنیدن سخن او و دیدن نحوه‌ی تلقی آن از خداوند، و این است معنی فرموده‌ی خدای تعالی: «امْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَٰذَا» و یا این که گواهانی بوده‌اید هنگامی که خداوند تحریم را به شما سفارش فرمود و این‌ها وجوه تحریم است و از این فرض‌ها بیرون نیست و بنابر فرض اول، لازم می‌آید که تمام نرها حرام باشند و بر فرض دوم، بایستی همه‌ی ماده‌ها حرام باشند و در فرض سوم، هر دو صنف نر و ماده بر آنها باید حرام باشد و بدین ترتیب،

آن چه از تحریم بر شمرده‌اند، باطل می‌شود که در بعضی احوال، برخی از چهارپایان را حرام می‌دانستند؛ چون همان طور که گفته شد، علت‌هایی که فرض گشته‌اند، مقتضی تحریم مطلق هستند و گرفتن حکم از خداوند بدون واسطه، باطل است و این را مدعی هم نشدند و گرفتن آن به واسطه‌ی پیغمبر نیز همین طور است؛ چون بیش از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هیچ پیامبری برای آنان نیامده بود و چون تمام این‌ها، باطل گشت، مدعی ثابت می‌شود که آنچه گفته‌اند، افترا و تهمت بر خدا بوده و گمراهی است. (سیوطی ۱۳۷۶ ش، ۲، ۴۳۲)

صاحب مجمع البیان می‌نویسد: «خداوند در این آیه (ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ) مطلبی را که در آیه پیش به طور مجمل بیان کرده بود، به تفصیل بیان کرده است و می‌فرماید «حموله» و «فرش» هشت جفت هستند. دو «نر و ماده» از میش و دو «نر و ماده» از بز و دو «نر و ماده» از شتر و دو «نر و ماده» از گاو. منظور از این تفصیل، بعد از اجمال، این است که متضمن توبیخ بیشتری باشد. بدیهی است که هر یک از حیوانات نر و ماده، زوج هستند. در ادامه آیه، خداوند سؤالی را به منظور بحث و استدلال برای آن‌ها طرح می‌کند تا دروغ و افترای آنها را به خدا آشکار سازد؛ زیرا آنها می‌گفتند: آن چه در رحم حیوانات است، بر مردها حلال و بر زن‌ها حرام است. (طبرسی ۱۴۰۴ ق، ۸، ص ۳۰۵-)

آیت الله جوادی آملی در شرح آیه آورده‌اند: «ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ» در واقع تفصیل همان «انعام» است که در آیه پیشین به اجمال یاد شد و بیان تفصیلی انعام و شمارش جداگانه یکایک صورت‌ها و وجوه آن‌ها، برای تشدید سرزنش مشرکان است. خداوند در دو آیه مورد بحث، دو گونه حیوان - یعنی حمولة

روش‌های احتجاج در سوره مبارکه انعام ۱۶۵

و فرش - را تشریح می‌کند و می‌فرماید آن حیوان‌های بزرگ و کوچک، هشت زوج هستند؛ آن گاه این هشت زوج را به چهار زوجین تفسیر می‌فرماید: از بز دو راس (وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ)، از شتر دو نفر (وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ) و از گاو دو تا (وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ)، از گوسفند دو تا: (مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ) که روی هم هشت لنگه‌اند که همه را خدا آفریده و بهره‌برداری از گوشت، پشم، مو و کرک آنها را برای همگان جایز و حلال دانسته است.

قرآن پس از بیان تحریم خرافی مشرکان جاهلی می‌فرماید که خدا این هشت زوج را آفرید؛ آن گاه از آنان برای بدعت تحریم، دلیل می‌خواهد؛ حال یا دلیل عقلی و علمی (تَبَيَّنَ لِي بَعْلَمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) یا دلیل نقلی و حسّی (أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا...) حال آن که شما پیامبر نیستید و از هیچ پیغمبری هم نقل نمی‌کنید؛ زیرا وحی و نبوت را نمی‌پذیرید. اما نسبت به جدال، مشرکان چون به اصل وحی و نبوت معتقد نیستند، از این رو نمی‌توان با آنها جدال کرد؛ زیرا آنها نه دلیل عقلی و نه دلیل نقلی بر این تحریم داشتند. (جوادی آملی، ۱۳۸۵ ش، ۲۷، ۳۱۹-)

نتیجه این که خدا در این آیات، به طریق سبر و تقسیم می‌فرماید: خلقت از آن خداست و از صنفی مذکر و مونث را آفرید. این حرمتی که می‌گویید، از کجا آمده و علت آن چیست؟ آن جهت، ذکوریت است یا انوئیت و یا چون رحم مادر شامل هر دو می‌شود؟ یا علتش معلوم نیست؟ در نتیجه باید مدعی شوید، علت تحریم آن، خداست و حکمش از خدا گرفته شده، یا از راه وحی و یا فرستادن پیامبر با مشاهده کلام خداوند و تلقی از او. نهایتاً علت حرمت، هیچ کدام از این امور فرضی نیست و حرام دانستن بعضی حیوانات حلال گوشت، هیچ دلیلی ندارد و آن چه را می‌گویند، افترا بر خداوند و گمراهی است.

۲- طرح سوال یا پرسش‌گری

یکی از روش‌های احتجاج در سوره انعام، روش طرح سوال یا پرسش‌گری است. پرسش یا استفهام، دارای مفاهیم و معانی متفاوتی از قبیل استفهام حقیقی و مجازی است که استفهام مجازی نیز خود، دارای انواع و مفاهیم گوناگونی می‌باشد. (ابن هشام انصاری، بی‌تا، ۱، ۱۵) ذیلاً به چند نمونه از آیات سوره انعام که متضمن استفهام است، پرداخته خواهد شد:

آیه اول: قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ بگو: آیا غیر از خدا، پدید آوردنده آسمان‌ها و زمین، سرپرستی برگزینیم؟ و اوست که خوراک می‌دهد و خوراک داده نمی‌شود. بگو: من مأمورم که نخستین کسی باشم که اسلام آورده است و به من فرمان داده شده که هرگز از مشرکان مباش. (انعام/ ۱۴)

علامه طباطبایی در شرح آیه آورده‌اند: خدای تعالی در آیه مورد بحث، از این راه احتجاج می‌کند که برهان خود آنان را بر پرستش اجرام معلومی از آنان گرفته و به خودشان بر می‌گرداند و رسول گرامی خود را دستور می‌دهد که از راه سؤال و جواب، آنان را به اشتباه و خطایشان واقف ساخته و بفهماند که منطق «شکر منعم» منطق و برهان صحیحی است؛ لیکن منعم شما، این بت‌ها نیستند؛ بلکه منعم و ولی نعمتی که بنی نوع آدم و هر موجود دیگر از خوان نعمتش متنعم است، تنها خدای سبحان است، خدا است آن کسی که روزی می‌دهد و خود احتیاجی به روزی ندارد؛ به دلیل این که او کسی است که آسمان‌ها و زمین را آفریده و آنها را از ظلمت عدم به نور وجود در آورده و نعمت هستی ارزانی داشته، آن گاه به منظور بقاء وجودش

روش‌های احتجاج در سوره مبارکه انعام ۱۶۷

نعمت‌های دیگری که بقای وجود آسمان و زمین بستگی به آن دارد و عددش را جز خودش کسی نمی‌داند و مسأله اطعام انسان که یکی از آن‌هاست، بر آن افزوده؛ پس وقتی مسأله رزق که در نظر انسان اهم مظاهر آن، مسأله اطعام است، به دست اوست، واجب است او به تنهایی پرستش شود؛ چون تنها او است کسی که ما را غذا می‌دهد و ما در این حاجت خود، به غیر او نیازمند نیستیم. (طباطبایی، ۱۳۹۳ق، ۷، ۴۲)

آیت الله جوادی آملی در ذیل آیه می‌فرماید: در این آیه، دو بار کلمه «قل» آمده است که اولی برهان عملی است؛ یعنی بفهم و استدلال کن. تحلیل «قل» نخست این است که بی‌شک، بشر حدوداً و بقائاً نیازمند است. اگر کسی بگوید آغازی و نیازی نداشتم و ندارم، سخنی باطل گفته است؛ زیرا هیچ کس بی‌نیاز از آب، هوا، جامه، مسکن و... نیست و نیز خودش نمی‌تواند همه نیازهایش را برآورده سازد؛ پس باید به کسی تکیه کند و او را ولی خود برگزیند تا نیازهایش را تأمین کند و آن کس (ولی) تنها خداست.

قرآن کریم، سخن کافران و مشرکانی که تکیه گاهشان را فرشتگان، ستارگان، بزرگان بشر یا بت‌های تراشیده می‌پندارند، بازگو و باطل و خطایی در تطبیق می‌شمرد و تنها کسی را سرپرست و رافع حاجات انسان می‌داند که آفریدگار مجموعه نظام کیهانی (فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) و بی‌نیاز نیاز برآور است (يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ) یعنی نه تنها پدید آورنده‌ی مخلوق‌هاست، بی‌نیاز محض و رازق و منعم نیز هست؛ هم صفات ثبوتی را داراست و هم از صفات سلبی مبرا است و انسان همان گونه در حدوث، مفطور او و به او نیازمند است؛ بنابراین، غیرخدا، هر چه باشد، مفطور و مخلوق الهی است؛ زیرا یا از موجودات زمینی است یا آسمانی؛ و خدا هم

فاطر آسمان و زمین است و هم فاطر همه آسمانیان و زمینیان؛ از این رو جز او شایسته مقام ولایت نبوده و جز به ساحت او نمی‌توان تولی داشت. (جوادی آملی، ۱۳۸۵ ش، ۲۴، ۵۱۱)

نتیجه اینکه قرآن کریم با توجه به باور کافران، با ارائه برهان عقلی و استدلال، نشان می‌دهد که راه را کافران به اشتباه می‌روند و تنها راه صحیح، آن است که به عبودیت خداوند سبحان روی آورند.

آیه دوم: قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَنتُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ؛ بگو: «گواهی چه کسی از همه برتر است؟» بگو: «خدا میان من و شما گواه است. و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله‌ی آن، شما و هر کس را [که این پیام به او] برسد، هشدا دهم. آیا واقعاً شما گواهی می‌دهید که در جنب خدا، خدایان دیگری است؟» بگو: «من گواهی نمی‌دهم». بگو: «او تنها معبودی یگانه است و بی‌تردید، من از آن چه شریک [او] قرار می‌دهید، بیزارم» (انعام/ ۱۹)

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: خداوند رسول گرامی خود را در این آیه دستور می‌دهد که از مشرکین سؤال کند چه چیزی از هر چیز در مسأله شهادت بزرگ‌تر است؟ البته باید دانست مراد از این «شهادت» اعم از تحمل آن از راه حس و مشاهده و از ادای آن است و چون تحمل و ادای شهادت مخصوصاً تحمل آن از چیزهایی است که برحسب اختلاف درجه فهم متحملین و وضوح و پیچیدگی وقایع و قوت و ضعف بیان بیان‌کننده آن، مختلف می‌شود، و مسلماً متحملی که سهو و نسیان و غفلت بر مزاجش غلبه دارد، مانند متحملی که هر چه بشنود و ببیند حفظ

روش‌های احتجاج در سوره مبارکه انعام ۱۶۹

می‌کند، نیست. و بیگانه مثل آشنای به جزئیات واقعه نیست. از این رو باید بد و ن تردید گفت: خدای تعالی در تحمل شهادت و خبر یافتن از وقایع جان و افعال بندگان از هر خبرداری، خبردارترین است، چون اوست که بزرگ و کوچک اشیاء آفرید، محیط بر هر چیز است، و از آن جایی که پاسخ این سؤال خیلی روشن بود، لذا در آیه، متعرض آن نشد و نیازی ندید به این که در جواب گفته شود:

علاوه بر این که جمله «قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» خود دلالت بر جواب هم دارد و در حقیقت، قائم مقام همان جواب است. این نکته را نباید از نظر دور داشت که جمله «قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» علاوه بر این که مشتمل است بر اخبار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از این که خداوند شهید است، خود، شهادت جداگانه‌ای هم هست، برای این که کلمه «قل» می‌رساند که خدا به او فرموده که مشرکین را به شهادتش خبر دهد، و این معنا بدون شهادت خدا بر نبوت او صحیح نیست؛ بنابراین، جمله مذکور هم دلالت دارد بر شهادت خدا نسبت به هر چیز و هم بر شهادتش نسبت به نبوت رسول خدا (ص). در ادامه آیه در مقام توییح کفار مطرح می‌کند و می‌فرماید «أَتُنْكُمُ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا أُخْرَى» سپس با جمله «قُلْ لَا أَشْهَدُ» دستور می‌دهد که با آنان در شهادت نابجایی که داده‌اند، مخالف نموده، آن را از خود نفی نماید، و این معنا از قرینه مقام انتقاد می‌شود. آن گاه می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ» و این همان شهادت بر وحدانیت خدای تعالی و برائت از شرک و شرکائی است که مشرکین مدعی آن بودند (طباطبایی ۱۳۹۳ ق، ۷، ۵۳).

آیه الله جوادی آملی در شرح آیه ذیل می‌فرماید: آیه مورد بحث احتجاج پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با وثنی‌های حجاز در اثبات توحید ذات اقدس الهی است. مشرکان، اصل مبدأ و خالقیت خدای سبحان را می‌پذیرفتند؛ ولی تدابیر امور

جزئی را برعهده بت‌ها (ارباب متفرق) می‌دانستند. از آن جا که آن حضرت (صلی الله علیه و آله) گذشته از اقامه برهان، باید جدال احسن و احتجاج نیز داشته باشد: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل / ۱۲۵) پس از اقامه برهان بر توحید: در آیه مورد بحث با آنها بر مدار جدال احسن سخن می‌گوید و احتجاج می‌کند. خداوند در این احتجاج، به پیامبر دستور می‌دهد که از این مشرکان اقرار بگیرد و پرسد که شهادت چه کسی را برای حل اختلال قبول دارید و شهادت چه کسی نزد شما بالاترین و نافذترین شهادت‌هاست. (قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ) اگر شهادت خدا بالاترین شهادت است - چنان که هست؛ چون شهادت به علم و حفظ و وثوق و صداقت تکیه می‌کند و آن که علم و حفظ و صداقتش بیشتر است، شهادت او نیز بزرگ‌تر و مهم‌تر است و خدا نیز در عناصر سه گانه یاد شده ممتاز است. خدا طبق دعوت و ادعای من شهادت داد: «قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ» پس باید شهادت او را بپذیرید.

آری در این گونه موارد که شاهد، مقبول دو طرف مناظره و شهادت او بین‌الرشد است، نیازی به پاسخ خصم نیست؛ از این رو، به پیامبرش (ص) فرمود که خود آن حضرت بگوید: «قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ» نظیر: «قُلْ لِّمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ لِلَّهِ» (انعام / ۱۳) : مثل این که در روز از کسی پرسند که اکنون روز است یا شب، چون معقول و محسوس است، سؤال کننده منتظر پاسخ نمی‌ماند. خلاصه آن که خدا در این داوری، بزرگ‌ترین شاهد است و شهادت می‌دهد که در تدبیر جهان شریک ندارد. (جوادی آملی ۱۳۸۵ ش، ۲۴، ۵۵۸-۵۵۷)

نتیجه آن که در آیه کریمه با استفاده از روش پرسشگری و پاسخ‌گویی به پرسش با مخالفان احتجاج شده است؛ اگرچه پاسخ پرسش به گونه‌ای است که جز

روش‌های احتجاج در سوره مبارکه انعام ۱۷۱

از کفار و مشرکان شنیده نمی‌شود و خداوند سبحان در این آیه کریمه به روشنی پاسخگویی را نیز ارائه می‌کند. این روش احتجاج نشان از آن دارد که پرسش، امری پیچیده نبوده است و با تکیه بر فطرت مخالفان از مشرکان و کفار می‌شود به پاسخ دست یافت.

آیه سوم: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْذِقُونَ؛ بگو: به نظر شما، اگر خدا شنوایی شما و دیدگانتان را بگیرد و بر دل هایتان مهر نهد، آیا غیر از خدا کدام معبودی است که آن را به شما باز پس دهد؟ بنگر چگونه آیات خود را گوناگون بیان می‌کنیم، سپس آنان روی بر می‌تابند؟ (انعام / ۴۶)

مفسران در شرح این آیه شریفه دیدگاه یکسانی ندارند. فخر رازی در توضیح آیه آورده‌اند: غرض از بیان امور چهارگانه نعمت و نعمت عام و خاص در این گونه آیات از این طریق، اثبات توحید ربوبی است؛ نه اثبات اصل وجود صانع که برخی از مفسران گفته‌اند؛ زیرا مخاطبان این آیات، وجود اصل صانع را قبول داشتند (فخر رازی ۱۴۲۰ ق، ۱۲، ۵۳۵) (وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَيْفَ يَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (لقمان / ۲۵ و زمر / ۳۸) اما مرحوم طبرسی می‌گوید: خداوند بار دیگر در مقام استدلال در برابر کفار برآمده، می‌فرماید: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ» به این کافران بگو: اگر خداوند گوش و چشم را از شما بگیرد و کور و کر شوید و بر دل‌های شما مهری بزند که قوه‌ی عقل و تمییز را از کف بدهید و نتوانید چیزی بفهمید، آیا خدایی جز خدای یکتا سراغ دارید که این نعمت‌ها را- که در میان نعمت‌های خدا نظیر ندارد و سعادت دینی و دنیوی انسان به آنها بستگی دارد- به

شما برگرداند؟ به عقیده ابن عباس، منظور اینست که این خدایان مصنوعی و دروغین قادر نیستند که به پرستندگان خود، گوش و چشم و دل داده، آنها را از نیروی عقل و فهم برخوردار سازند. تنها خداست که قدرت عطای این نعمت‌ها را به انسان دارد و به همین دلیل، پرستش شایسته و مخصوص ذات بی‌همتایی اوست. (طبرسی، ۱۴۰۴ق، ۸، ۹۲)

آیه الله مکارم شیرازی، آیه موردنظر را این گونه شرح می‌دهند: خداوند در این آیات با بیان دیگری برای بیدار ساختن مشرکان، با آنها استدلال کرده و از طریق پرسش و دعوت از عقل آنان، روی غریزه دفع ضرر تکیه کرده، نخست می‌گوید: اگر خداوند نعمت‌های گرانبهایش را هم چون گوش و چشم از شما بگیرد و بر دل‌هایتان مهر بگذارد، به طوری که نتوانید میان خوب و بد و حق و باطل تمیز دهید، چه کسی جز خدا می‌تواند این نعمات را به شما بازگرداند؟ در حقیقت مشرکان نیز قبول داشتند که خالق و روزی‌ده خداست، و بتها را به عنوان شفاعت در پیشگاه خدا می‌پرستیدند. قرآن می‌فرماید: شما به جای این که پرستش بت‌های بی‌ارزش و فاقد همه چیز کنید، چرا مستقیماً به در خانه خدا نمی‌روید؛ خدایی که سرچشمه همه نیکی‌ها و برکات است. علاوه بر اعتقادی که همه بت پرستان درباره خدا داشتند، در این‌ها نیز عقل آنها به داوری طلبیده می‌شود، که بت‌هایی که خود نه چشم و گوش و نه عقل و نه هوش دارند، چگونه می‌توانند این گونه نعمت‌ها را به دیگران ببخشند؟ (مکارم شیرازی ۱۳۷۳ ش، ۵، ۲۴۳)

از خطاب آیه چنین نتیجه می‌شود که قدرت مطلق در نظام تکوین، کسی جز خداوند سبحان نیست و در امور کیهانی و امور فردی، خداوند قدرت بر هر کاری دارد و کافران و مشرکان اگر عقل سلیم داشته باشند، می‌توانند دریابند که تنها

روش‌های احتجاج در سوره مبارکه انعام ۱۷۳

خداوند بر انجام هر کاری تواناست و بتها و خدایان خود ساخته چنین توانی را ندارند و این احتجاج، زمینه بیداری و هشیاری آنان را می‌تواند فراهم سازد.

آیه چهارم: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ؛ بگو: به نظر شما، اگر عذاب خدا ناگهان یا آشکارا به نظر برسد، آیا جز گروه ستمگران [کسی] هلاک خواهد شد؟ (انعام / ۴۷)

آیه مورد نظر در بردارنده احتجاج دیگر خدا با مشرکان و نمونه دیگری از تصریف آیات برای اثبات توحید ربوبی است. خدای سبحان ضمن اشاره به یکی دیگر از آزمون‌های عملی و نزول عذاب عام الهی، خطاب به پیامبر می‌فرماید: به آنها (مشرکان) بگو اگر عذاب خداوند ناگهان و بی‌نشان یا آشکار و با نشان فرود آید، آیا جز ظالمان به هلاکت می‌رسند. علامه طباطبایی در تفسیر آیه بدین نکته اشاره دارد که آیه شریفه ۴۷ سوره انعام متضمن احتجاج با مشرکان است و به نوعی علیه عموم ستمکاران اعلام خطر نموده، بیان می‌کند که عذاب خداوند، آنان را از قلم نخواهد انداخت؛ چون عذاب خدا هرگز هدف را اشتباه نمی‌کند (نیز بیان می‌کند که همین مشرکین ستمکارانند، برای این که ایشانند که از دعوت الهی سرباز زده و آیات خدایی را تکذیب کرده‌اند). (طباطبایی ۱۳۹۳، ق، ۷، ۱۳۴)

خدای متعال برای تبیین قدرت مطلق خویش بر نزول عذاب، گاهی به صورت «بیاتاً او هم قائلون» (اعراف/۴) یاد می‌کند؛ یعنی عذاب را شبانه و در حال بیهوشی یا روزانه در حال خواب قیلوله فرو می‌فرستد و زمانی نیز به عنوان «بَغْتَةً او جَهْرَةً» یاد می‌کند که «بَغْتَةً» عذاب ناگهانی و پنهانی است و «جَهْرَةً» عذاب آشکار را به همراه مقدمات و ظهور علائم: کنایه از این که اگر اعتقاد شما (مشرکان) و بت‌ها درست باشد، آنها باید بتوانند کسانی را که به اولوهیت و ربوبیتشان معتقدند، از عذاب

برهانند؛ در حالی که نه می‌توانند از حدوث عذاب الهی پیشگیری کنند و نه قدرت دارند که پس از وقوع عذاب آن را برطرف کنند؛ زیرا اگر ناگهان سقف و دیوارهای ساختمان با پایه‌هایش فرو ریزد، (فَأَتَى اللَّهَ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ) (نحل/۲۶) هیچ گونه راه فراری نیست و چنان چه علائم عذاب، ظاهر شود و سپس خود عذاب برسد، باز هم جایی برای پناهنده شدن ندارند؛ چون اگر عذاب الهی به عنوان معجزه فرود آید، انسان به هر کجا برود، دامنگیرش می‌شود. (جوادی آملی ۱۳۸۵ش، ۲۵، ص ۲۴۸)

از آیه شریفه این نتیجه به دست می‌آید که اگر عذاب الهی نازل شود حتماً و به طور یقین، کافران و مشرکان را فرا خواهد گرفت؛ چرا که عذاب، مجازات ظالمان و ستمکاران خواهد بود.

آیه پنجم: وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ و یاد کن هنگامی را که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بتان را خدایان خود گیری؟ من همانا تو و قوم تو را در گمراهی آشکاری می‌بینم. (انعام/۷۴)

برخی از مفسرین آورده‌اند که حضرت ابراهیم(ع)، خطاب به آزر نموده و با توییح و سرزنش از او سؤال می‌نماید و به حکم خرد، با او احتجاج می‌کند: آیا خواری و مذلت برای بشر خردمند زیاده بر این تصور می‌رود با این که او غرض از خلقت جهان است و خرد در نهاد دارد، چگونه سنگ یا چوبی را که خود تراشیده و یا فلزی که آن را به شکل و هیئتی در آورده و فاقد نیروی بینایی و شنوایی است، آن را پرستش می‌نماید و از آن نفع و سود خود را می‌خواهد و از ضرر و زیان آن بیمناک و هراسان می‌شود؟ آیا سزاوار است بشر عاقل که دارای نیروی قدرت و اراده و دانش است، در برابر جسمی بی‌حس که نه می‌بیند و نه می‌شنود، فروتنی کند و با نهایت مذلت و خواری، آن را ستایش کند و در زندگی به قدرت آن اعتماد

نماید و در پناه آن قرار بگیرد و از حوادث خطرناک به آن پناه ببرد و نیازهای خود را از آن درخواست کند. (حسینی همدانی، ۱۴۰۴ق، ۵، ۳۸۷) قرآن کریم مناظره علمی حضرت ابراهیم (علیه السلام) را با استفهام انکاری و خطاب وی به آزر چنین بیان می‌کند که آیا بت‌های دست ساز خود را می‌پرستند؟ (أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً) (این احتجاج مبسوطاً در ده آیه سوره مبارکه «مریم» (آیات ۴۱-۵۰) و در بیش از بیست آیه سوره انبیاء (آیات ۵۱-۷۲) آمده است). البته برخی مفسران، همزه استفهام در این عبارت را توییحی دانسته‌اند؛ یعنی نباید اتخاذ کنی. (طیب، ۱۳۷۸ش، ۵، ۱۱۷) به هر حال، این مناظره با آزر و قوم اوست؛ یعنی بر پایه تعبیر «قَوْمَكَ» آزر سمت سرپرستی و رهبری بت‌پرستان را داشته است، هر چند بر بعضی از آنان، قوم آزر فرقه‌های گوناگونی بودند و هر یک بت خاصی داشتند؛ از این رو واژگان «اصنام» و «آلهه» به صورت جمع آمده‌اند؛ اما در استدلال جنس صنم و بت مراد است نه جمع؛ چون هر نوع بت‌پرستی، باطل و خلاف عقل است؛ نه صرف پرستش اصنام فراوان. (جوادی آملی ۱۳۸۵ش، ۲۲ صص ۴۴-۳۱)

شیوه تبلیغ انبیاء برای هدایت مردم و نجات گمراهان، مدارا کردن و صبور بودن در مقابل مشرکان و کافران بود. انبیاء با ایجاد علامت سؤال روی مقوله‌های فرهنگی و عقیدتی، اندیشه مردم را به کار می‌اندازند و شکوفا می‌کنند. (و یشيروا لَهُم دَفَائِنَ الْعُقُولِ). (نهج‌البلاغه، خ ۱، سطر ۳۷) حضرت ابراهیم برای شوراندن اندیشه می‌پرسید که آیا چیزی را می‌پرستید که با دست خود تراشیده اید؛ با این که خدا هم شما را آفریده است و هم بت‌های دست سازتان را (قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ * وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ) (صافات / ۹۵-۹۶) پس پرستش خالق، سزاواتر است از عبادت مصنوع. سپس با لحن سرزنش آمیزی می‌پرسد که این مجسمه‌های بی‌روح چیست که

شما همواره آنها را می‌پرستید؟ (مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ) (انبیاء / ۵۲) مشرکان پس از محکومیت مکرر، سرافکنده شدند، آن گاه آن حضرت، قاطعانه و با صراحت به آزر، سرآمد بت‌پرستان گفت که تو و قومت را در گمراهی آشکار می‌بینم (جواد آملی ۱۳۸۵ ش، ۲۶، صص ۴۹-۴۵) (إِنِّي أَرَاكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) نتیجه این که حضرت ابراهیم زمانی که آزر و قومش را در حال بت‌پرستی مشاهده کرد، با استفاده و بهره‌گیری از نیروی عقل و خرد با آزر (عموی خود) احتجاج کرد و با ذکر دلایل روشن او را به تعقل واداشت تا خود به پوچی عملش پی ببرد.

آیه ششم: قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ آبْعِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ؛ بگو: آیا جز خدا پروردگاری بجویم در حالی که او پروردگار هر چیزی است. و هیچ کس جز به زیان خود (عمل زشتی) مرتکب نمی‌شود و هیچ سنگین باری، بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد. پس بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان خواهد بود. پس شما را به آن چه در آن اختلاف می‌کردید، آگاه می‌کند. «(انعام/۱۶۴)

در تفسیر انوار درخشان ذیل آیه «قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ آبْعِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ» آمده: استفهام، انکاری است (رب) صفت مشبیه و ربوبیت صفت فعل و به معنای تدبیر و سوق هر آفریده‌ای به کمال مناسب آنست و جمله «وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ» بیان سبب است. نظام یکنواخت جهان از پرتو خواسته و تدبیر او است و بشر به حکم خرد و بدهات، تصدیق دارد که جهان و موجودات بیشمار آن، آفریده پروردگارند که از کتم عدم آنها را به عرصه هستی در آورده است. بشر همچنین به حکم فطرت، خود را مانند سایر موجودات، پدیده آفریدگار می‌داند که بدون به کار بردن نیروی اختیاری از خود به وجود آمده و از نعمت هستی و خود برخوردار است، بالاخره نظم

روش‌های احتجاج در سوره مبارکه انعام ۱۷۷

یکنواخت که در همه ذرات و اجزاء بی‌نهایت جهان فرمانروا است، پرتویی از تدبیر و صفت ربوبیت او است.

این آیه بر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) خطاب نمود که به مردم اعلام نما و افکار آنان را بدین نکته جلب نما که تدبیر جهان پهناور و نظامی که در سرتاسر آن فرمانرواست از لوازم خلقت آنها است؛ زیرا خلق و آفرینش عبارت از پدیدآوردن ازکنم عدم به عرصه وجود و یا از ماده و صورتی است به صورت دیگر و تدبیر آن، عبارت از پرورش و سوق آن به سوی هدف است، به این که نیازهای آنرا پی در پی برآورد و از هستی بهره‌مند سازد و به سوی کمال سوق دهد. با این دلیل گویا و حسی، هرگز شایسته نیست به شرطی که آفریدگار و مدیر جهان را پرستش نماید. (حسینی همدانی، ۱۴۰۴ ق، ۶، ۲۲۰)

علامه طباطبایی در المیزان می‌نویسد: این آیه و آیه بعد آن، مشتمل‌اند بر سه حجت که در حقیقت، همه حجت‌هایی است که در این سوره، بر مسأله توحید اقامه شده است. این حجت‌ها عبارت است از استدلال به آغاز آفرینش و استدلال به انجام آن، و استدلال به حال انسان که بین آن آغاز و این انجام زندگی می‌کند. به عبارت دیگر، استدلال به نشاء دنیا و قبل از آن و بعد از آن، استدلال از طریق آغاز آفرینش را جمله «أَغْبِرَ اللَّهُ أُنْعِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ» متعرض آن است؛ چون وقتی خدای تعالی ربّ هر چیزی باشد، قهراً تمامی موجودات مربوط او خواهند بود و غیر او، علی‌الاطلاق ربّ دیگری که صالح برای پرستش باشد، نیست.

استدلال از طریق انجام آفرینش و بازگشت آن را جمله «وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا» متعرض است که مفادش این است که به طور کلی، اشخاص هیچ عمل زشتی نمی‌کنند مگر این که خود، صاحبان عمل و زور و بال آن را به دوش خود

خواهند کشید، و هیچ کس وزر دیگری را به دوش نمی‌کشد. این آثار سوء همچنان باقی است تا روزی که خلاق به سوی پروردگار خود بازگشت کنند و پروردگار با کشف حقایق اعمال بندگان، جزای آنان را بدهد. مسلماً وقتی مفری از این جزا نباشد و مالک روز جزا خدای تعالی باشد، پس قهراً تنها او متعین برای پرستش است؛ نه دیگران که مالک چیزی نیستند.

استدلال از طریق نشاء دنیا را جمله «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ» (انعام/۱۶۵) متعرض است و حاصلش این است که این نظام عجیبی که در زندگی دنیوی شما حکومت می‌کند و اساس آن مسأله خلافت نسل شما بشر در زمین و اختلاف شئون شما به بزرگی و کوچکی، ضعف و قوت، ذکوریت و انوئیت، غنا و فقر، علم و جهل و غیر آن است، گرچه نظامی است اعتباری و قراردادی و لیکن به دنبال تکوین، پیدایش یافته و به آن منتهی می‌شود. پس در حقیقت به وجود آورنده این نظام هم خدای تعالی است، و منظورش از بوجود آوردن آن، امتحان و تربیت شما است؛ پس همو ربّ و پرورش دهنده شماست و آن کسی که سعادت شما را تدبیر می‌کند و فرمانبران را به سعادت مقدرشان رسانیده، ستمگران را واک می‌گذارد. (طباطبایی ۱۳۹۳ق، ۷ صص ۲۴۵-۲۴۶)

کافران از پیامبر اسلام(ص) درخواست می‌کردند که معبودهای آنها را پرستش کند، خداوند فرمود: تو در پاسخ آنها چنین بگو: «قُلْ أَغْيَرُ اللَّهِ» آیا جز «الله» را که ذات جامع تمام صفات کمال است، پروردگار خود بجویم و حال آن که او پروردگار همه چیز است؟ همزه استفهام در این آیه برای انکار است؛ یعنی این عمل را زشت می‌دانم و نمی‌پسندم که غیر او را پروردگار خود بدانم؛ چرا که جز ذات مقدس او، همه مربوب‌اند و هیچ موجودی در جهان هستی شایسته ربوبیت نیست مگر خود او.

روش‌های احتجاج در سوره مبارکه انعام ۱۷۹

و به همین معناست آیه «أَفَعَيِّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي» (زمر/۶۴) آیا مرا امر می‌کنید که غیر خدا را بپرستم...؟ (طبرسی ۱۳۷۷ ش، ۲، ۲۸۸)

خدا در آیه مورد بحث، به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: به مردم بگو آیا جز خدا را ربّ خود خواهیم؛ در حالی که او ربّ هر چیز است؟ درباره مدلول این بخش از آیه، چهار وجه متصور است:

۱. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمان یافت که بگوید، چون مربی همه در نظام هستی، الله است و همگان زیر تدبیر و تربیت اویند، من هم تحت تدبیر او هستم، پس آیا من جز الله را به پروردگاری خود برگزینم و برخلاف نظام کل هستی حرکت کنم. ۲. آیا من غیر خدا را ربّ بگیرم؟ جز خدا همه مربوب‌اند.

وجه یکم با این سازگار است که جز خدا، موجود دیگری شایستگی ربوبیت دارد؛ اما چون همه موجودات تحت تدبیر ربّ العالمین‌اند، من هم برابر این سواد اعظم و همراه موجودات جهان تحت تدبیر ربّ العالمین حرکت می‌کنم؛ ولی وجه دوم این است که اصلاً جز خدا همه مربوب‌اند و مربوب، صلاحیت ربوبیت ندارد و هیچ کس مربوب را به جای ربّ بر نمی‌گزیند؛ پس هیچ کس جز الله شایسته ربوبیت نیست.

۳. برابر حدیث تثلیث معروف (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۳۷)، عبادت کنندگان سه قسم‌اند: برخی از ترس آتش خدا را عبادت می‌کنند، (خوفاً من النار) (صدوق، ۱۴۰۰ق، ۳۸) بعضی بر اثر رغبت به بهشت، (شوقاً الى الجنة) و دسته‌ای به جهت شکرگزاری و دوستی و محبت به خدا (شکراً و حباً لله). کلینی، بی‌تا، ۲، ۸۴) در آیه مورد بحث نیز چون جمله «أَعَيِّرَ اللَّهُ أَبْعِي رَبّاً وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ» را پیامبر گرامی (ص) به اذن خدا می‌گوید، احتمال دارد معنایش آن باشد که آیا من جز الله را که اسم اعظم است، به پروردگاری بپذیرم؛ یعنی من اسمایی نظیر المنتقم، المنعم،

الرزاق، الشافعی، الحسیب، الکافی یا دیگر اسم‌های جزئی را ربّ اتخاذ کنم؛ یا الله را که اعظم اسمای الهی است.

۴. لوح جان آدمی در برابر توحید و شرک نانوشته نیست که هیچ کدام از آن دو، آشنا نباشد و باید یکی از آن دو را از بیرون اتخاذ کند؛ بلکه جان آدمی به توحید، بینش و آگاهی دارد و براساس آیه فطرت، آدمیان بر توحید الهی آفریده شده‌اند؛ (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) (روم/۳۰) همچنین نفس نسبت به ربوبیت خدا سابقه‌ای دیرینه دارد؛ زیرا در روز «الست»، «بلی» را گفته و عبودیت خویش را در برابر حق پذیرفته است (اعراف/۱۷۲)؛ اما اکنون فراموش کرده است و با غبارروبی از آن کاملاً یادش می‌آید؛ بنابراین جان آدمی نسبت به شرک و توحید یکسان نیست.

بر این پایه، «أَغْيَرَ اللَّهُ» یعنی آیا جز الله که ربّ هر چیزی و ربّ همه آدمیان و یقینی، مسلم و مفروع عنه است، و همگان در صحنه معاهده ربوبیت او پذیرفتند و در برابر سؤال او که فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم، گفتند: بلی و همه منظور به ربوبیت اویند و مسلم به تقوای وی، ربّ دیگری بگیرم. (جوادی آملی ۱۳۸۵ ش، ۲۷، ۲۴۷-۲۴۹)

نتیجه آن که آیه شریفه قبل از آفرینش انسان، بعد از حیات آدمی و آنچه از آفرینش تا توفی بر او می‌گذرد را استدلال نموده است و تنها پروردگار هستی که هم قبل از آفرینش بدان سرشته شده‌ایم، خداوند سبحان است و تنها وجودی که بعد از حیات انسان و بعد از مرگ قدرت پروردگاری دارد، همان ربوبیت خاص حضرت خداوندی است.

۳- مماشات با خصم یا جدال احسن

در آیات متعدد قرآن کریم، خداوند سبحان به گونه‌ای از زبان پیامبران سخن گفته است که به جدال احسن (همراهی با خصم تا سقوط او) شناخته می‌شود؛ یعنی این که شخص به جهت محکوم نمودن او، بعضی از مقدمات اش را قبول می‌کند.

از آن جا که خداوند سبحان، خود در قرآن دستور به جدال احسن داده است (نحل / ۱۲۵؛ عنکبوت / ۴۶)، این گونه آیات که با طرح گفتگو و مناظره در باره برخی مباحث فهم اندیشه‌ای هست را می‌توان از این دسته شمرد. در این بخش، آیاتی از سوره انعام که از روش همراهی با خصم بهره بردند، معرفی شده و سپس به شرح و توضیح آنها پرداخته خواهد شد:

آیه اول: فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ؛ چون شب او را فرا گرفت، ستاره‌ای دید؛ گفت: «این پروردگار من است»؛ هنگامی ستاره غروب کرد گفت: من غروب کنندگان را دوست ندارم. (انعام/۷۶)

آیه الله جوادی آملی در شرح آیه می‌گوید: با توجه به آیه قبل که ملکوت آسمان‌ها و زمین به حضرت ابراهیم(ع) ارائه شد، می‌توان احتجاج عالمانه و پیروزمندانه وی با گروه ستاره پرستان در این آیه، ماه پرستان و خورشید پرستان در آیات بعد، از نتایج آن دانست. هنگامی که تاریکی شب فراگیر شد، ستاره‌ای را دید و خود را همفکر ستاره پرستان جلوه داد و گفت این ستاره پروردگار من است تا زمینه بطلان عقایدشان را فراهم آورد؛ زمانی که ستاره افول کرد، گفت من موجود زوال‌پذیر را دوست ندارم و آن خدای من نیست؛ زیرا هنگام زوال، پیوندش با من و دیگران می‌گسلد و هیچ خیری از او به دیگران نمی‌رسد، حال آن که خدای محبوب کسی است که غائب و غافل از بندگانش نشود و خیرش همیشگی باشد. حضرت

ابراهیم (ع) براساس جدال احسن و مماشات با خصم، مطابق عقیده و گمان آنان سخن گفته است؛ چون او با ستاره پرستانی روبرو بود که آن را ربّ خود و خدای همه انسانها می‌دانستند؛ از این رو، نخست براساس سیاست مماشات و همراهی با خصم، کوکب را ربّ خود خواند.

در محاورات عرفی و احتجاج‌ها، این گونه سخن گفتن رایج است و در قرآن نیز گاه «ربّ» و «اله» مطابق گمان باطل مشرکان به کار رفته است. وقتی به مشرکان می‌فرماید که من از شما و ربّ شما بیزارم، یعنی از هر چه به گمان شما ربّ است؛ نه از ربّ واقعی شما. موسای کلیم (ع) نیز در احتجاج با سامری از این شیوه بهره برد و هنگام سوزاندن گوساله مصنوع، به وی چنین خطاب کرد: به خدایت که پیوسته آن را می‌پرستیدی، بنگر که آن را قطعاً می‌سوزانیم و خاکسترش را به دریا می‌ریزیم (وَانْظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا) (طه / ۹۷)؛ یعنی بنگر به آن چه به گمان تو اله است؛ چون اله واقعی سامری خدایی است که جز او معبودی نیست. (إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) (طه / ۹۸)

در جدال احسن و احتجاج می‌توان با مقدمات پذیرفته خصم، او را محکوم کرد؛ هر چند صحیح بودن مقدمات آن، فرضی باشد؛ نه واقعی. بر این اساس، حضرت ابراهیم (علیه السلام) به خصم فرموده است: شما که کوکب را ربّ من و خود می‌دانید، من نیز مطابق گمان شما می‌گویم: «هذا ربّي» تا صلاحیت ربوبیت او بررسی شود: ربّ باید محبوب و از احوال مربوب باخبر و توان رفع نیازها و حل مشکلاتش را داشته باشد؛ آیا کوکب که غافل و غائب و آفل است و فیضش قطع می‌شود، این صلاحیت را داراست؟ هرگز! (لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ). (جوادی آملی، ۱۳۸۵ ش، ۲۶، صص ۹۶-۹۴)

روش‌های احتجاج در سوره مبارکه انعام ۱۸۳

یکی از شیوه‌های احتجاج، اظهار همراهی با عقیده‌ی باطل و سپس ردّ کردن آن است و حضرت ابراهیم (ع) نیز در مجادله و گفتگوی خود با مشرکان، از باب مماشات و نشان دادن نرمش در بحث، برای ردّ عقیده طرف، وارد شده می‌فرماید: ستاره به هنگام فراگیر شدن شب، پروردگار من است؛ البته نه این که عقیده‌ی قبلی او باشد؛ زیرا شرک با عصمت منافات دارد و گفتن کلمه «یا قوم» در دو آیه بعد، نشانه‌ی مماشات در گفتن «هَذَا رَبِّي» است؛ به همین دلیل، وقتی غروب ماه و خورشید را می‌بیند، می‌گوید: من از شرک بیزارم، و نمی‌گویم از شرک خودم. به علاوه آیه قبل، بیان می‌کند که خداوند، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان داد و او به یقین رسید و آغاز این آیه با حرف «فاء» شروع شد؛ یعنی نتیجه آن ملکوت و یقین این نوع استدلال است. موجودی که طلوع و غروب دارد، محکوم قوانین است؛ نه حاکم بر آنها. ابراهیم (ع) موقتاً پذیرش آن را اظهار می‌دارد تا بعد با استدلال ردّ کند. (قرائتی، ۱۳۸۳ ش، ۳، ۲۹۴)

صاحب المیزان در توضیح آیه می‌فرماید: از ظاهر آیه ۷۹ سوره انعام (إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ) پیداست که حضرت ابراهیم در آیات مورد بحث، در مقام اثبات وجود پروردگار نبوده؛ بلکه با فرض ربوبیت ستاره در این آیه و ماه و خورشید در آیات بعد، و سپس اعراض و انصراف از آن فرض، خواسته اثبات کند که برای پروردگار، شریکی نیست. همه قرائنی که در آیات مورد بحث وجود دارد، این معنا را می‌رساند که ابراهیم (ع) این مسأله را که برای جمیع موجودات، آفریدگار یگانه و بی‌شریکی هست و آن همان خداوند متعال است، و همچنین این معنا را که ناچار و ناگزیر برای آدمی ربّ و مدبری است، امری مسلم می‌دانسته، و تنها در این جهت بحث می‌کرد که آیا این ربّ

و مدبر همان آفریدگار یگانه است و زمام تدبیر امور آدمی نیز مانند ایجاد و خلقتش در دست اوست، یا آن که بعضی از مخلوقات خود را مأمور تدبیر امور انسان کرده و این کار را به او محوّل نموده است و لذا همان اجرایی را که آنها می‌پرستیده‌اند، مدنظر قرار داده و آنها را مدبر خود فرض کرده و سپس از آنها اعراض نموده است. همچنین آیاتی از سوره مریم که در مقام حکایت احتجاجات ابراهیم در برابر پدرش می‌باشد، نیز این معنا را می‌رساند:

«يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا * يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا * يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا * قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا * قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا». (مریم/

۴۷-۴۳) این آیات، اشاره دارد به این مطلب که وی، حقیقت امر را می‌دانسته و ایمان داشته که مدبر امورش و آن کسی که به او احسان نموده و در اکرامش از حدّ گذرانیده، همانا خدای سبحان است. بنابراین، این که در برابر ستاره در آیه مورد بحث و ماه و خورشید در آیات بعد گفت: «هَذَا رَبِّي» در حقیقت، از باب تسلیم و به زبان خصم و دشمن حرف زدن است. وی در ظاهر، خود را یکی از آنان شمرده و عقاید خرافی آنان را صحیح فرض نموده و آن گاه با بیانی مستدل، فساد آن را ثابت کرده است. این نحو احتجاج، بهترین راهی است که می‌تواند انصاف خصم را جلب کرده و از طغیان و تعصب او جلوگیری نماید و او را برای شنیدن حرف حق آماده سازد. (طباطبایی ۱۳۹۳ق، ۷، ۲۴۹-۲۴۸)

آیه دوم: فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ؛ و چون ماه را در حال طلوع دید، گفت: این پروردگار من است.

آن گاه چون ناپدید شد، گفت پروردگارم مرا هدایت نکرده بود قطعاً از گروه گمراهان بودم.» (انعام / ۷۷)

«فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي»: پس از غروب ستاره زهره و پایان یافتن احتجاج ابراهیم (ع) با ستاره پرستان، ناگهان ماه از مشرق سر برآورد و با نورافشانی و روشنایی دلربای خود، ماه پرستان را شیفته کرد و به پرستش خود خواند و آن مردم دلباخته به ستایش آن قیام کردند. ابراهیم متوجه آنان شد و برای جلب نظر و اظهار موافقت با آنان، فریاد زد: ستاره‌ای که مورد تقدیس و پرستش گروهی از مردم است، چون غروب کرد، به حکم خود، شایسته پرستش نیست؛ زیرا از ما ناپدید گشت و انتظار حاجتی از آن، از خرد دور است؛ ولی ماه با آن عظمت و قدرتی که نورافشانی می‌کند و مردم را به ستایش خود می‌خواند، شایسته پرستش است و آیین ماه پرستان به خرد و انصاف نزدیک‌تر است.

نکته قابل توجه این است که هنگام احتجاج ابراهیم با بت‌پرستان اهل بابل و دعوت آنان به خداپرستی در فصل پاییز و شب‌های آخر ماه بوده که پس از پاسی از شب، ستاره زهره غروب می‌کرد. در این هنگام، طلوع ماه فرا رسید که از مشرق سر برآورد و ابراهیم نیز از احتجاج با ستاره پرستان فراغت یافته، آنگاه متوجه ماه پرستان شد که سرگرم ستایش هستند و به دعوت آنان قیام نمود. (فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ). پس از آن که ابراهیم با سخنان شیوا و دلنواز خود با ماه پرستان اظهار موافقت می‌کرد، هنگام سحر فرا رسید و ماه نیم رخ تیره خود را در پس افق پنهان کرد. بار دیگر ابراهیم از فرصت استفاده نمود و به غروب آن احتجاج کرد و آیین ماه پرستان را نیز نقض نمود و فریاد زد که آشکار شد که

درخشندگی ماه نیز موقت است و پس از اندک زمانی ناپدید گشت و انتظار حاجت داشتن از آن بی‌خردی است؛ زیرا این نیز مانند ستارگان طلوع و غروبی دارد؛ از این رو، شایسته پرستش نیست و خردمند هرگز فریفته آن نخواهد شد. (حسینی همدانی، ۱۴۰۴ق، ۵، ۴۰۰)

در تفسیر احسن الحدیث از حضرت رضا (ع) در ذیل آیه نقل شده: ستاره‌ای که ابراهیم دید، زهره بود. از این گفتار به نظر می‌آید که هر دو در یک شب بوده و به دنبال غروب زهره، ماه خودنمایی کرده و ابراهیم با دیدن ماه، آن سخن را گفته (هَذَا رَبِّي)، افول و غروب ماه بر ابراهیم روشن کرده که ماه نیز تحت ملکوت و تدبیر عالم، گردش می‌کند و اختیاری از خود ندارد؛ لذا نمی‌تواند ربّ باشد. لذا می‌گوید: باید ربّ من، خودش هدایتم کند و گرنه از گمراهان خواهم بود. (قرشی، ۱۴۱۲ق، ۳، ۲۵۳)

آیه الله جوادی آملی در تفسیر آیه می‌نویسد: حضرت ابراهیم (ع) پس از مناظره با ستاره پرستان، با ماه پرستان احتجاج کرد تا با جدال احسن، آنها را نیز مجاب کند. هنگامی که وی ماه را تابان دید، برای فراهم شدن زمینه‌ی مناظره با ماه پرستان، یا تظاهر به همفکری با آنان، گفت که این، پروردگار من است و چون ناپدید شد، به آنها گفت که اگر پروردگار واقعی من که هدایت همه به دست اوست، مرا هدایت نکند، قطعاً من از گروه گمراهان خواهم بود. در حقیقت وجود ماه پرستان در سرزمین بابل و کلد و ضرورت مبارزه علمی با آنان می‌طلبید که حضرت ابراهیم (ع) پس از محکوم کردن ستاره پرستان و نفی صلاحیت ربوبیت از ستاره زهره، خود را همفکر این گروه وانمود کند تا بتواند براساس مقدمات مقبول، خصم را مجاب کند و زمینه گفتگو با آنان را فراهم سازد و با منطق استوارش بر آنان پیروز شود. حضرت ابراهیم پس از افول ماه گفت: اگر ربّ واقعی‌ام هدایت نکند، قطعاً از گمراهان خواهم

روش‌های احتجاج در سوره مبارکه انعام ۱۸۷

بود. در حقیقت پیامد اظهار این سخن در میان ماه پرستان، این است که خدایی هست و من به ربوبیت او معتقدم و هدایت بشر تنها به دست اوست و این کار از هیچ کس دیگری مستقلاً جز از او ساخته نیست، پس اگر مرا به خویش واگذارد و هدایت نکند، بی‌تردید از گمراهانم (جوادی آملی ۱۳۸۵ ش، ۲۶، ۱۳۱).

آیه سوم: فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ؛ پس چون خورشید را برآمده دید، گفت: این پروردگار من است. این بزرگتر است و هنگامی که افول کرد، گفت: ای قوم من از آن چه برای خدا شریک می‌سازید بیزارم. (انعام / ۷۸)

هنگامی که ابراهیم (ع) قُرس درخشنده خورشید را دید و درخشندگی آن به نظرش از جرم و درخشندگی آن ستاره و قمر، بزرگ‌تر و بیشتر جلوه گر شد، فرمود: این خورشید، پروردگار من است؛ زیرا که از آن ستاره و قمری که دیدم بزرگ‌تر است. اما هنگامی که خورشید هم نظیر ستاره و ماه دستخوش افول گردید، آن بزرگوار از این موقعیت نتیجه گرفت و به قوم خود فرمود: ای گروه! من از این گونه‌اشیایی که شما برای خدای یکتا شریک قرار می‌دهید، بری و بیزارم. (نجفی خمینی، ۱۳۷۸ ش، ۵، ۱۷) علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌فرماید: ابراهیم (ع) در این جستجوی خود، دو نوبت، به خطا بودن فرضیه اش پی برده بود و با این حال، دیگر جا نداشت که در باره آفتاب همان فرضیه‌ی غلط را تکرار کرده و بگوید: (این پروردگار من است) لذا برای این که بهانه‌ای در دست داشته باشد اضافه کرد که «این بزرگ‌تر است» باتوجه به این آیه و دو آیه قبل، حضرت ابراهیم خواسته است با قوم خود مماشات کند و اگر درباره این اجرام ایستاد تا غروب کنند آن وقت از گفته خود برگشت، برای این بود که قدم به قدم، احتجاج را با

محسوسات مردم پیش ببرد؛ همچنان که وقتی بت‌ها را می‌شکند و بت بزرگی را باقی می‌گذارد و می‌گوید این بت بزرگ خدایان شما را شکسته، تا به خوبی آنان را به عاجز بودن بت‌ها واقف سازد. حضرت ابراهیم زمانی که ماه فرو نشست و جرم آفتاب از افق سرزد، متوجه شد که این از آن دو بزرگ‌تر است، باز با این که به بطلان ربوبیت ستاره و ماه پی برده بود، به عذر این که این بزرگ‌تر است از راه افتراض یا مماشات گفت: «این پروردگار من است» آن گاه حرکت آفتاب را زیر نظر قرار داد تا آن که آن هم پشت افق فرو نشست، لذا از ربوبیت آن هم بیزاری جسته، یکباره حساب خود را با قوم خویش که مرکب از این طوائف بودند، تصفیه کرده و گفت: ای قوم من بیزارم از این چیزهایی که شما شریک خدا قرار می‌دهید».

(ر.ک: طباطبایی ۱۳۹۳ق، ۷، صص، ۲۵۹-۲۵۲)

نتیجه

بدون شک گفتگوی علمی و احتجاجی که بر اساس منطق و اخلاق استوار گردد، می‌تواند بهترین راهکار برای دستیابی به حقیقت واقعیت باشد. همان روشی که قرآن کریم در آیات متعدد و به گونه‌های مختلف و بالاخص در سوره مبارکه انعام که به سوره احتجاجات نیز معروف است، بر آن تأکید ورزیده است. مناظره کنندگان برای دستیابی به موفقیت، ناگزیر از روش‌های صحیح احتجاج و رعایت چهارچوب‌های مشخص می‌باشند. از جمله روش‌های احتجاج که قرآن، از جمله سوره انعام به آن اشاره داشته است، عبارتند از: ۱- سبر و تقسیم ۲- مدارا با خصم یا جدال احسن ۳- طرح سوال یا پرسش‌گری

از سویی خداوند و فرستادگان او مهمترین مناظرات و احتجاجات را در مقابل منکران داشته‌اند. با توجه به این که این قبیل احتجاجات به بهترین شکل و از

روش‌های احتجاج در سوره مبارکه انعام ۱۸۹

مصادیق جدال احسن بوده است و هیچ‌گونه منافاتی با عقل، منطق و شیوه عقلای بشر ندارد، می‌توان این روش‌ها را برای احتجاج با مخالفان الگو قرار داد.

کتابنامه

۱. قرآن کریم؛ ترجمه محمد مهدی فولادوند.
۲. نهج البلاغه؛ ترجمه محمد دشتی.
۳. ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد؛ (۱۳۸۳ش)، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، قم: کتابخانه آیت اله مرعشی نجفی.
۴. ابن بابویه قمی (الصدوق)؛ (۱۴۰۰ق)، الامالی، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۵. ابن هشام انصاری، ابو محمد جمال الدین؛ (بی تا)، مغنی الیبت عن کتب الاعارب، تحقیق محمد محبی الدین عبدالحمید، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۶. جوادی آملی، عبدالله؛ (۱۳۸۵ش)، تفسیر تسنیم، قم: اسراء.
۷. حسینی همدانی، سید محمد حسین؛ (۱۴۰۴ق)، انوار درخشان، تهران: کتابفروشی لطفی.
۸. خزائلی، محمد علی؛ (۱۳۸۱ش)، جدل و استدلال در قرآن کریم، قم: گنج عرفان.
۹. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن؛ (۱۳۷۶ش)، الاتقان، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، تهران: امیرکبیر.
۱۰. طباطبائی، سید محمد حسین؛ (۱۳۹۳ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دارالکتاب الاسلامی.
۱۱. طبرسی، فضل بن حسن؛ (۱۴۰۴ق)، مجمع البیان، بیروت: دارالفکر.
۱۲. _____؛ (۱۳۷۷ش)، جوامع الجامع، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم.
۱۳. طیب، سید عبدالحسین؛ (۱۳۷۸ش)، أظیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات اسلام.

۱۹۰ دو فصلنامه تفسیر پژوهی

۱۴. فخر رازی، ابوعبدالله محمد؛ (۱۴۲۰ق)، التفسیر الکبیر(مفاتیح الغیب)، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۵. قرائتی، محسن؛ (۱۳۸۳ش)، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
۱۶. قرشی، علی‌اکبر؛ (۱۴۱۲ق)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب؛ (بی تا)، اصول کافی، ترجمه و شرح: سیدجواد مصطفوی، تهران: انتشارات اسلامیه.
۱۸. مکارم شیرازی، ناصر؛ (۱۳۷۳ش)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۹. نجفی خمینی، محمد جواد؛ (۱۳۷۸ش)، تفسیر آسان، تهران: انتشارات اسلامیه.